

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سیر نی: شرح مثنوی معنوی

شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی
تهیه و تدریس: دکتر سلیمان پناه
جلسه 2: یکشنبه 15- 11- 1385، هجری شمسی، 15- 1- 1428 هجری قمری 4- 2- 2007 میلادی

1. بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند

- (1) **ضبط و قرانت این بیت:** بیت اول دیباچه در نسخه‌های قدیمی‌تر مثنوی به این صورت آمده است:
بشنو این نی چون شکایت می‌کند
اما بیشتر نسخ آن را چنین ضبط کرده‌اند:
بشنو از نی چون حکایت می‌کند
از جدایی‌ها شکایت می‌کند

- (2) **اشارتی به حقیقت نی:** دیدیم که اکثر شارحان مثنوی "نی" را یا مطلق روح انسانی دانسته‌اند، و یا فرد کامل و اصل از نوع انسان، که در اصطلاح دینی خلیفه الله نامیده می‌شود، و در اصطلاح صوفیه انسان. بعضی این احتمال را نیز داده‌اند که مراد بدن انسانی باشد که به روح الهی زنده است، و به این بیت از مثنوی استشهاد کرده‌اند:
- (3) ما چو نایبم و نوا در ما ز تست
ما چو کوهیم و صدا در ما ز تست
این معنا به جای خود سخنی متین و در اشعار دیگر مثنوی تشبیهاتی از این دست فراوان یافت می‌شود که رابطه جهان و ماسوی الله را با حق تعالی رابطه صورت و معنا، و رابطه کالبد و جان معرفی می‌کند. برای مثال:

ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی	زاری از مانه تو زاری می‌کنی
ما چو نایبم و نوا در ما ز تست	ما چو کوهیم و صدا در ما ز تست
ما چو شطرنجیم اندر برد و مات	برد و مات ما ز تست ای خوش صفات
ما که باشیم ای تو ما را جان جان	تا که ما باشیم با تو در میان
ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما	تو وجود مطلق فانی‌نما
ما همه شیران ولی شیر علم	حمله‌شان از باد باشد دم‌بدم
حمله‌شان پیداست و ناپیداست باد	آنک ناپیداست هرگز گم مباد
باد ما و بود ما از داد تست	هستی ما جمله از ایجاد تست

در این ابیات به همه مراحل فناء فی الله، فناء ذات، فناء صفات، و فناء افعال، اشارع دارد. و آنچه در معنای واژه "نی" در فارسی مبنی بر کلمه نفی بودن آن گفته‌اند با مسئله فناء مناسب‌تر است. بنابر این، گرچه می‌توان گفت که بدن یا صورت‌های دیگر مانند نای می‌باشند که آثار و افعالشان از خداست، لیکن بیت اول دیباچه مثنوی را بر این اساس نمی‌توان شرح کرد، و قول اول کامل‌تر و موجّه‌تر می‌باشد زیرا اساس قول دوم، توجیه مصرع "از جدایی‌ها شکایت می‌کند" ممکن نیست.

2. کز نیستان تا مرا ببریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

- (1) **ضبط بیت و لغات:** "در نفیرم" "از نفیرم" هم آمده است. "نفیر" در لغت یعنی فریاد و ناله و زاری با صدای بلند، که در اینجا معنا مراد است و معنای دیگری که برای آن ذکر کرده‌اند مناسب مقام نیست.
- (2) **در معنای نیستان:** "نیستان" خاستگاه اصلی "نی" و اصل و منشاء آن است. بنابر این، "نی" را به هر معنایی بفهمیم، "نیستان" را نیز باید متناسب با همان معنا بفهمیم. در این نکته شکی نیست که در عرفان اسلامی همه موجودات عالم مظاهر و تجلیات خداوند سبحان می‌باشند و در سیر نزولی به ترتیبی خاص از خدا آمده‌اند. پس، منشاء و اصل همه چیز در آغاز ذات بسیط حق تعالی است لیکن "اشیاء" یا "موجودات" عالم شهادت با تشخیص فردی خود در ذات حق تعالی وجود ندارند بلکه آنها در مراحل بعدی ظهور یافت می‌شوند. پس، برای هر شخصی نیستانی خاص است. به تعبیر قرآن کریم "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ" (15:21 الحجر) (هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزائن آن نزد ماست ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم!) بسیاری از شارحان مثنوی "نیستان" را عالم اعیان ثابت دانسته‌اند، که مظهر و یا لوازم اسماء الهی هستند در حضرت علمیه. بدین منظور، توضیحی راجع به "اعیان ثابت" از دیدگاه محیی الدین بن عربی و پیروان او می‌آوریم:

اعیان ثابتة: تجلیات اسماء الهی در حضرت واحدیت را اعیان ثابتة گویند. اعیان ثابتة را لوازم اسماء و صفات می دانند که هیچگاه رایحه وجود را استشمام نمی کنند. به تعبیر دیگر، اعیان ثابتة مدل های اشیاء می باشند در علم حق. در دیدگاه ابن عربی، موجودات عینی تابع اعیان ثابتة اند، و خود اعیان ثابتة تابع اسماء الهی می باشند. باید دانست که اعیان ثابتة صور حقایق مخلوقات نزد حق تعالی می باشند خواه صور کلی باشد، خواه جزئی. لذا، هویات اشخاص که حقایق جزئی هستند نیز به صورت اعیان ثابتة نزد حق تعالی موجود می باشند. شیخ ابن عربی بر آن است که اعیان ثابتة بوی وجود را استشمام نمی کنند و هرگز ظاهر نشده اند و هیچ گاه نیز ظاهر نمی شوند و تنها رسمی از آنها آشکار می شود. نیز گفته اند که اعیان مجعول نیستند. خود اعیان ثابتة از حضرت علمی به حضرت عینی منتقل نمی شوند و همواره در غیب علم، حضور علمی دارند، لیکن مظاهر آنها در عین یافت می شود. به لوازم این مطلب باید توجه کامل داشت.

پس، "نی" را اشاره بدانیم به ارواح جزئی انسان ها، "نیستان" آنها به ترتیب از پایین به بالا، عبارتند از "عالم اعیان ثابتة"، "اسماء الهی"، و حضرت "واحدیت"، و حضرت "احدیت"، ذات حق تعالی. اما اگر "نی" روح انسان کامل باشد، نیستان آن روح اعظم یا حقیقت محمدیه و سپس ذات حق تعالی خواهد بود. هر انسانی، متناسب با سعه مظهریت خود، اشتیاق دارد به وصول به نیستان خود.

3. سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

1) **شرح و لغت:** "شرحه شرحه" یعنی پاره پاره که اشاره است هم به دردمندی و هم به ظرفیت داشتن. پس، از آنکه فرمود "بشنو....!" شرطی دیگری را افزود برای فهم سرّ ناله نی، و آن شرط هم دردی است. چه صرف شنیدن کافی نیست بلکه باید با گوینده هم درد و هم تجربه و هم دل نیز بود تا به عمق سخن او و حقیقت گفتارش پی برد. از همین روی، در قرآن کریم می خوانیم، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (2:2 البقره) (در این کتاب شکی نیست، هدایتی است برای متقین)، و در مثنوی می گوید:

صورتی ضالست و هادی معنوی
هادی بعضی و بعضی را مضل

پس ز نقش لفظ های مثنوی
در نبی فرمود کین قرآن ز دل

در تلغزی و رسی در منتها
زان رسن قومی درون چه شدند
چون ترا سودای سربالا نبود

از خدا می خواه تا زین نکته ها
زانک از قرآن بسی گمره شدند
مر رسن را نیست جرمی ای عنود

مرد با نامحرمان چون بندی است
ای بسا دو ترک چون بیگانگان
همدلی از همزبانی بهترست
صد هزاران ترجمان خیزد ز دل

همزبانی خویشی و پیوندی است
ای بسا هندو و ترک همزبان
پس زبان محرمی خود دیگرست
غیرنطق و غیر ایما و سجل

و در دیباجة نیز فرمود:

همچو نی من گفتنی ها گفتنی
بی زبان شد گرچه دارد صد نوا

بال لب دمساز خود گر جفتنی
هر که او از همزبانی شد جدا

بابا طاهر نیز چنین سروده است:

عیار قلب خالص بوته دونو
که قدر سوته دل دلسوته دونو

نوی ناله غم اندوته دونو
بوره سوته دلان واهم بنالیم

همانگونه که حاجی سبزواری می فرماید، مقصود از این بیت مخاطب را به هم دردی تشویق نمودن است:

ذره دردت دل عطّار را

کفر کافر را و دین دیندار را

4. هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

- (1) شرح: این بیت مضمون آیه کریمه، " إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ " (2:156 البقره)، و حدیث حبّ الوطن است. حسین خوارزمی در ترجمه شرح فصوص الحکم می گوید:
- و به حکم، " قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي " (17:85 الإسراء) (بگو روح از امر پروردگار من است!)، چون روح از عالم امر است نه از عالم خلق. پس بعد از ابتلاء به محنت غربت و کشیدن شداید در غربت آباد عالم خلق به وطن اصلی خویش رجوع کند که " وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ " (11:123 هود) (و به سوی او باز می گردد همه امر)
- چون در اینجا سخن از "روح" است، فرمود "هر کسی ..." وگرنه هر موجودی به اصل خویش باز می گردد اما همانطور که حاجی سبزواری می فرماید، این اشارت است به اینکه هر چیزی ذی شعور است با آگاهی و شعور به سوی غایت خود که همان مبادی ایشان است در حرکت می باشند چنانچه قرآن کریم می فرماید، " وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ " (هیچ چیزی نیست مگر آنکه تسبیح می گوید به حمد وی و لکن شما تسبیح ایشان را نمی فهمید)، باز فرمود، " وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى " (53:42 النجم) (و اینکه به سوی پروردگار توست منتها)، و نیز " إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى " (96:8 العلق) (همانا به سوی پروردگار توسط بازگشت!)، و یا " أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ " (23:115 المومنون) (آیا پنداشتید که ما شما را بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما باز نمی گردید؟!)
- (2) بازگشت مشتاقانه: حاجی سبزواری در ذیل این بیت می فرماید که مصرع اول آن اشاره است به قوس و سیر نزولی موجودات درعالم سابق مختلف تا به اسفل سافلین عالم دنیا به خطاب إهبطوا، و مصرع دوم اشاره است به قوس و سیر صعودی و ترقیات و رجوع به غایات و وصول به مقتضای ندای إرجعی به مرجع کل که " أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ " (42:53 النشوری) (همانا به سوی خدا امور صیوررت دارند!) و خداوند در آفرینش و خلق موجودات عشق و شوق به کمال و توجه به غایات را قرار داده است.
- (3) اقسام رجوع: بعضی رجوع را به دو قسم اختیاری و اجباری تقسیم کرده اند. از این بیت چنین امری را نمی تواند برداشت نمود. از طرفی دیگر، شیخ ابن عربی حرکت را به طور مطلق حبی می داند. دیدگاه مرحوم صدر المتألهین در حرکت جوهری نیز در همین معناست.
- حافظ:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم
ره رو منزل عشقیم و ز سرحد عدم
از بد حادثه این جا به پناه آمده‌ایم
تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم
سبزه خط تو دیدیم و ز بستان بهشت
به طلبکاری این مهرگیاه آمده‌ایم

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

- (4) فرق عشق و شوق: در این بیت سخن از اشتیاق است و بین اشتیاق و عشق فرق است گرچه در زبان محاوره ابی و حتی بعضی از آثار عرفانی بین "شوق" و "عشق" فرقی گذاشته نمی شود و این دو واژه گاه به جای یکدیگر بکار می روند لیکن از نظر نوع احساس بین این دو فرق می باشد. در فرق بین این دو گفته اند که شوق کشش و جذب است به سوی کمال مفقود، و عشق علاقه و تعلق است به کمال موجود. بر این اساس، اصل و اساس اشتیاق احساس فقر و افتقار و حقارت است. تا کسی خود را مفتقر نمی بیند، اشتیاقی نیز نخواهد داشت. چون مشتاق شود، در طلب در آید و از پای طلب نشیند. به این ابیات از حافظ توجه فرمایید که چگونه غیبت و فقدان موجب سوز اشتیاق می شود!:
- باز آئی ساقیا که هواخواه خدمتـــــــــــــــــم
مشتاق بندگی و دعاگوی دولتم

ای غایب از نظر به خدا می‌سپارم
تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک
جانم بسوختی و به دل دوست دارم
باور مکن که دست ز دامن بدارم

اما عشق تعلق و دل بستگی است به آنچه انسان یافته است و دیده است.

5. من به هر جمعیتی نالان شدم

جفت بدحالان و خوش حالان شدم

- (1) لغت: معنای "جمعیت" در لغت روشن است لیکن در اصطلاح اهل عرفان مقام جمع و جمع الجمع اشاره است به معنای مختلفی که در اینجا یکی از موارد آن را از مولی عبدالرزاق قاسانی نقل می کنیم: جمع اشتغال به حق است به نحوی که

همت ها با هم جمع کردند و خاطر فراغت داشته باشد در توجه به حضرت قدس. و مراد از جمع الجمع گاه استهلاک فی الله است بالکلیه. ایشان در جمع و تفرقه سخن فراوان گفته اند به سبب اهمیت آن در سیر و سلوک الی الله.

(2) **شرح:** در شرح این بیت سه احتمال داده شده است. یکی اینکه در جستجوی همزبانی همدرد و بیان شرح اشتیاق به سوی جمعیت های فراوانی روان شدم و به مردم شقی (بدحال) و سعید (خوش حال) در آمیختم. احتمال دیگری که داده اند جمعیت خاطر و عدم تفرقه است. احتمال سوم که محققانه تر است قول مرّجّ نزد حکیم متألّه حاج ملا هادی سبزواری. وی می گوید که سوی جمعیت ها نالان شدن بدان سبب است که هر جمعیتی آیتی و حکایتی است از جمعیت اصلیّه ازلیّه و مقام جمع الجمع با بساطت حقیقی وجودی. پس، هر جمعیتی یاد از جمعیت اصلیّه دهد، و نی را به ناله عاشقانه آرد. ...

جفت بد حالان چه رحمت رحمانیه اختصاص به مومن و کافر، صالح و طالح ندارد، خدای تعالی می فرماید، " وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ " (7:156 الأعراف) (و رحمت من هر چیزی را فراگرفته است). پس، در مطلق روح آدمی دانستی و در انسان کامل زیاد بر آن مظاهر لطف و قهر است و انسان کامل هر دو را به اسماء لطفیه و قهریه دلالت تکوینیه دارد.

" جفت بدحالان و خوش حالان شدم " می تواند اشاره بدان باشد روح انسان از هنگامی که از نیستان روح خدا جدا شد و به عالم طبیعت آمد، سر و کارش با تجلیات اسماء جلال و جمال خدای تعالی افتاد، و از آن زمان در جستجوی نیستان جنّت ذات بر آمد.

(3) **خطای در تشخیص مصداق:** در مورد انسان غیر کامل، محتمل است که جفت بدحالان و خوش حالان شدن از روی خطای در تشخیص مصداق باشد، و این غیر از آن است که سالک کامل، و عارف بالله می گوید:

این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم
خانه می بینی و من خانه خدا می بینم
فکر دور است همانا که خطا می بینم
این همه از نظر لطف شما می بینم
با که گویم که در این پرده چه ها می بینم
آن چه من هر سحر از باد صبا می بینم
که من او را ز محبان شما می بینم

در خرابیات مغان نور خدا می بینم
جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو
خواهم از زلف بتان نافه گشایی کردن
سوز دل اشک روان آه سحر ناله شب
هر دم از روی تو نقشی ز ندّم راه خیال
کس ندیده ست ز مشک ختن و نافه چین
دوستان عیب نظر بازی حافظ مکنید